

## تبیین اندیشه خیامی از خلال رباعی‌های متوازن و مقبول الاصاله

دکتر مهدی ماحوزی\*

### چکیده مقاله

شاید هیچ گوینده و متفکری چون حکیم عمر خیام نیشابوری، مورد توجه و اقبال جهانیان نبوده است و هیچ اثری چون رباعیات وی موضوع گفتگوها، بحث‌ها، پژوهش‌ها، ترجمه‌ها و نقدهای جهان شرق و غرب قرار نگرفته است. اعتقاد بنده براین است که تبیین اندیشه خیامی جز از خلال رباعی‌های مقبول-الاصاله وی میسر نیست و آنچه اصالت هر رباعی را تأیید می‌کند، سازگاری و توازن مفاهیم آن است با سایر رباعی‌هایی که مجموعاً «منظومه فکری خیام» را معرفی می‌کند. از سوی دیگر وزن و اعتبار علمی خیام به علاوه فرهیختگی و متانت او، در تشخیص درجه اصالت هر رباعی و در نتیجه، تقویت منظومه فکری خیام سودمند تواند بود.

در این مقاله ۶۰ رباعی که در ساختار منظومه فکری خیام نقش کلیدی داشته، انتخاب شده است و ۱۰ عامل یا عنصر، ساختار این منظومه را تشکیل می‌دهد. به مدد این عوامل و عناصر، تشخیص میزان اصالت هر رباعی و صحت انتساب آن‌ها به خیام آسان‌تر می‌نماید، چه با تحلیل رباعی‌های مذکور براساس آن منظومه فکری، افراط‌ها و

\* دانش‌یار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد رودهن.

تفریط‌ها تعدیل شده، شناختی نزدیک به واقع از چهره حکیمی آگاه، پرسش‌گر و محیط بر دانش‌های زمان حاصل می‌آید.

در این رهگذر ملاحظاتی چند در باب «تبیین اندیشه خیامی» از سوی همه پژوهش‌گران شرق و غرب از روزگار خیام تا امروز ایراد و منابع مهم معرفی شده است.

#### کلید واژه

رباعی‌های اصیل - رباعی‌های دخیل - منظومه فکری خیام - بدایت و نهایت جهان - شک فلسفی - ترکیب و انحلال - اتقان صنع - قناعت و خرسندی - حصار تعصب - وحشت از مرگ - عشق به زندگی - سرنوشت.



## تبیین اندیشه خیامی از خلال رباعی‌های متوازن و مقبول الاصاله

### مقدمه

چندی پیش دوست گرانمایه دکتر آقایانی چاوشی، استاد گروه فلسفه علم در دانشگاه صنعتی شریف، از نگارنده خواست تا مقاله‌ای در جهت شناخت اندیشه خیامی – هر چند شخصی و به شیوه تک منبعی – تقدیم کنم.

نگارنده نخست این دعوت کریمانه را پذیرفت، لیکن پس از تأمل بسیار عذرخواست و سنگینی وظایف دانشگاهی را از سویی و دشواری ایفای این تکلیف حساس را از سوی دیگر – آن هم در قبال آرای متناقض و در مواردی مشوش در اطراف رباعی‌های مقبول یا مظنون الاصاله و نیز رباعی‌های جعلی – مانعی نگران‌کننده یافت. سرانجام با ایفاد مقاله و فصل‌نامه‌ای، لطف و حسن‌ظن ایشان، به مدد نیروی جدل و اقتناع، نگارنده را که از دوره جوانی با این حکیم بزرگوار و رباعی‌های جاودانه-اش انسی داشت، برانگیخت تا مسؤول دوست را اجابت کند و برداشت و نظر شخصی خود را از اندیشه خیامی و از رهگذر رباعی‌های مقبول الاصاله حکیم عمر خیام، در معرض قضاوت خوانندگان گرامی قرار دهد.

شاید هیچ‌گوبنده و متفکری چون خیام مورد توجه و اقبال جهانیان نبوده است و هیچ اثری چون رباعی‌های وی موضوع گفتگوها، بحث‌ها، پژوهش‌ها، ترجمه‌ها و نقدهای جهان شرق و غرب قرار نگرفته است.

نگارنده معتقد است که تبیین اندیشه خیامی جز از خلال رباعی‌های مقبول الاصاله وی میسر نیست و آن چه اصالت هر رباعی را تأیید می‌کند، سازگاری و توازن مفاهیم آن است با سایر رباعی‌هایی که مجموعاً منظومه فکری خیام را معرفی می‌کند. از سوی دیگر وزن و اعتبار علمی خیام به علاوه فرهیختگی و متانت او، در تشخیص درجه اصالت هر رباعی و در نتیجه تقویت منظومه فکری خیام سودمند تواند بود. اجمالاً این که نگارنده از میان رباعی‌های منسوب به خیام که به حدود پانصد رباعی می‌رسد، تنها ۶۰ رباعی را که در ساختار منظومه فکری خیام نقشی کلیدی داشت، برگزید و آن چه را که مغایر با این توازن، همسنگی و هماهنگی بود، ترک گفت. در خلال این بررسی، رباعی‌هایی دیده شد که مفهومی تکراری، لیکن ناسخته و مقلدانه داشت و نمی‌توانست در قلمرو این منظومه جای گیرد، تا چه رسد به رباعی‌های جعلی و عامیانه.

#### ۱- منظومه فکری خیامی

برای تشخیص میزان اصالت هر رباعی و صحت انتساب آن‌ها به خیام، تنظیم و تدوین یک منظومه فکری اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. نگارنده برگزیدن ۶۰ رباعی از میان صدها رباعی منسوب به خیام را جز از رهگذر این منظومه فکری موجه و شایسته اعتنا ندید. این منظومه از عناصر و عوامل ده گانه زیر تشکیل شده است:

- ۱- روحیه خیام؛
- ۲- آثار خیام؛
- ۳- وزن و اعتبار علمی خیام؛
- ۴- فرهیختگی و متانت خیام؛
- ۵- سبک سخن قرن پنجم؛
- ۶- اوضاع اجتماعی روزگار خیام؛
- ۷- تواتر علمی و اتفاق نظر نویسندگان همزمان یا نزدیک به روزگار خیام - با توجه به نسخه‌های اصیل خطی موجود در کتابخانه‌های مهم و شناخته شده ایران و جهان - در انتساب رباعیاتی به خیام؛
- ۸- توجه به نکات معتدل و موجه پژوهش‌های صاحب‌نظران معاصر داخلی و خارجی؛

۹- نقش فرهنگ و منش ایرانی در حیات معنوی متفکران این سرزمین، بویژه تقدیس آزادی خواهی و حقیقت جویی و تقبیح جمود و تعصب؛  
 ۱۰- بکارگیری ذوق سلیم در ارزش یابی عناصر این منظومه با توجه به این واحد معنوی و منظومه فکری.

به اعتقاد نگارنده می توان این ۶۰ رباعی را که بیشتر آن ها در منابع موثق به نام خیام ثبت شده - هر چند در این میان رباعی هایی با مفاهیم تکراری دیده می شود - به احتمال قوی از خیام دانست.

•۱

دوری که در آن آمدن و رفتن ماست      آن را نه بدایت، نه نهایت پیداست  
 کس می نزند دمی در این معنی راست      کاین آمدن از کجا و رفتن به کجاست

در این رباعی که اندیشه یک انسان متعالی آن را رقم زده است، هرگز شایبه کفر والحاد دیده نمی شود. شکی است فلسفی و حیرتی است آگاهانه که پس از بررسی تمام آرای ملل و نحل، یک انسان متعالی نتوانسته است حقیقت آن را دریابد و چون یک معادله ریاضی صغرا و کبرایی ترتیب دهد و به نتیجه ای محتوم و یقینی برسد.

کیست که بدایت و نهایت جهان را بداند و با دلایلی قطعی الصدور و نه ظنی الاحتمال ازل و ابد را باز شناسد و مبدأ و منتهای آمدن و رفتن یا حیات و ممات موجودات و از جمله انسان را براستی نشان دهد؟!

انسان در میان همه موجودات، تنها آفریده ای است که صاحب اندیشه است، فکر می کند و از رهگذر شک فلسفی می خواهد معمای جهان هستی را باز شناسد.

این انسان محدود چگونه می تواند با ابزار اندیشه، حقیقت جهان هستی را دریابد و پاسخی مطمئن ارائه کند؟! تنها امتیاز او بر سایر موجودات، اندیشه اوست. اعتبار این اندیشه در این است که پدیده های هستی را باز شناسد و به مدد اندیشه آن چه را که در حوزه شناخت اوست، تبیین کند و از آن چه که در حوزه شناخت او نیست، با تواضعی راستین در مقام استفهام برآید، هر چند یافتن پاسخی فلسفی و برهانی محال نماید.

در مقدمه نهج البلاغه از زبان مولا امیرالمؤمنین علی (ع) در وصف باری تعالی می خوانیم که می فرماید: «کمال التوحید نفی الصفات عنه» و در قرآن کریم پس از توصیف صفات باری: «خالف الباریء المصور له الاسماء الحسنی» می خوانیم: «سبحان الله عما

یصفون.» مفهوم این عبارت آن است که کمال توحید در آن است که خداوند را از هر صفتی منزّه بدانیم، از برای آن که هر صفتی که بدو نسبت داده شود، هر چند به صورت اطلاق، او را محدود کرده‌ایم و از آن چه هست فروانداخته‌ایم. با این همه نمی‌توان خاموش ماند که به قول نظامی «گفته و ناگفته پشیمانی است».

انسان متعالی نمی‌تواند از پرسش باز ایستد. او چون سایر موجودات نیست که در برابر احکام غریزه تسلیم و قانع باشد. هر چه حوزه شناخت و دانش او گسترده‌تر باشد، پرسش‌هایش بیشتر و عمیق‌تر می‌شود. او خواص ماده را می‌شناسد. لیکن از حقیقت آن‌ها آگاه نیست. شیرین و تلخ و سبز و سرخ و سیاه را می‌شناسد، لیکن از حقیقت آن‌ها آگاه نیست. حال اگر پرسید که حقیقت شیرینی، سبزی و سیاهی چیست؟ یا حقیقت انسانیت، حیوانیت، نباتیت و جمادیت چیست؟ از شأن او کاسته نمی‌شود و نباید آن را بر کفر و ناسپاسی یا انحراف از مسیر دیانت و اعتقاد دینی حمل کرد، بلکه برعکس باید آن را نماینده فهم و ادراک و دلیل عجز او از دریافت حقیقت هستی دانست و این پرسش‌های فلسفی مبین مراتب والای آگاهی اوست که نمی‌خواهد چون سایر موجودات محکوم طبیعی باشد که غریزه لایتغیر بر او تحمیل کرده است.

اگر خیام ریاضی‌دان، عالم و متفکر بزرگ ایرانی که در حوزه اعتقادی، مسلمانی است آگاه، چنین پرسش‌هایی را عنوان می‌کند، نفی آن حقایق نیست. این پرسش‌ها فرصت پروازی است مراندیشه را که از تلاش و کوشش بازنايستد و فهم را در عرصه جهان هستی به جولان اندازد.

شرایط زمان و مکان بدو فرصت نمی‌دهد تا از طریق بحث فلسفی دریچه‌ای بگشاید و تحلیلی بایسته از این پرسش‌ها به یادگار گذارد. ناچار به دامن شعر پناه می‌برد و قالب رباعی را دستاویز طرح مسائل فلسفی مربوط به جهان هستی، بویژه انسان قرار می‌دهد. از این رو جرأت و شهامت چنین انسان متفکر و متعالی را نباید از جنس گستاخی متمدان سرکش و ژاژخایان جاهل و ناسپاس برشمرد و پرسش و حیرت او را که نشانه آگاهی و ادراک نافذ اوست، نسبت کفر و الحاد داد.

- ۲ این بحر وجود آمده بیرون زنهفت  
هر کس سخنی از سر سودا گفتند  
کس نیست که این گوهر تحقیق بسفت  
ز آن روی که هست، کس نمی‌داند گفت

خداوند بود و هیچ موجودی جز او نبود: «کان الله ولم یکن معه شیء».

برخی گویند جهان هستی در علم اجمالی حضرت حق حضوری مستمر دارد. زمانی نبوده است که خدا و عالم نبوده باشد. ازل و ابد و زمان و نظایر آن همه لفظهایی کوتاه است، لیکن چاره‌ای نیست. این جهان هستی به علم تفصیلی صورت تحقق یافته است.

خیام می‌گوید این تعبیرات ساخته و پرداخته ماست که «کل ما میز تموه باو هامکم بادق المعانی، فهو مخلوق مثلکم، مردود الیکم»  
آن چه در این زمینه گفته می‌شود، پندارهایی است که چه بسا با حقیقت و نفس‌الامر سازگار نباشد و بدان معنی که هست کس نمی‌داند گفت.

- ۳ آنان که محیط فضل و آداب شدند  
ره زین شب تاریک نبردند برون  
در جمع کمال شمع اصحاب شدند  
گفتند فسانه‌ای و در خواب شدند

خیام ضمن تعریضی، می‌گوید هرگز کسی بر تمامت فضل‌ها و آداب محیط نمی‌شود، لیکن با این همه هرکس به ظن خود درباره جهان هستی نظری ابراز و فرضیه‌ای ارائه کرده است. این نظریه‌ها و فرضیه‌ها هر چند پندارگونه، مغتم است، ولی وافی به مقصود نیست.

- ۴ در پرده اسرار کسی را ره نیست  
جز در دل خاک، هیچ منزل که نیست  
زین تعبیه جان هیچکس آگه نیست  
فریاد که این فسانه‌ها کوتاه نیست

دو مصراع نخستین این رباعی نیازی به توضیح ندارد. برخیام خرده گرفته‌اند که مصراع سوم را از سر ناسپاسی و بی‌اعتقادی گفته است. چنین نیست. اگر در مصراع نخستین مختصر تأملی بشود، اعتقاد راستین خیام و اندیشه سترگ او آشکار است. محدود نمی‌تواند ساحت نامحدود را دریابد. این اسرار هرگز بر کسی آشکار نخواهد شد، از این رو «جز در دل خاک، هیچ منزل که نیست». یعنی ما را چاره‌ای

نیست که در همین جهان، اسباب خوشبختی خود را فراهم کنیم و بیرون از این جهان سرنوشتی تعیین نمی‌شود و این سخنی درست است که دنیا کشتزار آخرت است، لیکن کی و چگونه به حساب اعمال ما رسیدگی می‌شود، هیچ معلوم نیست و برداشت‌های یقینی از منزل‌گاه آخرت - که در پرده‌ای از اسرار است - به افسانه و پندار ماند.

از مصراع سوم، هرگز نباید چنین برداشت کرد که هر چه هست، در این جهان هست و آخرتی در کار نیست و این نوع تلقی، جفایی است ناسزاوار بر حکیم عمر خیام. منزل، یعنی جای فرود آمدن کاروان‌ها که بیابان‌ها را در می‌نوردیدند، به منزل می‌رسیدند و می‌آسودند و اگر منحرف می‌شدند، راه عافیت تنگ می‌نمود. آدمی نیز چنان چه در حوزه وظایف کارهایی نیکو انجام داده باشد، هنگام مرگ سبکبار می‌شود، وگرنه هنگام مرگ آرامش گاهی نخواهد داشت، پس بهشت و دوزخ آدمی و سرنوشت او در همین جهان رقم خواهد خورد.

اجمالاً خیام در این رباعی با توجه به مصراع‌های اول و دوم، معاد و جهان باز پسین را نفی نمی‌کند، لیکن این جهان آخرت چگونه خواهد بود و کی فرا می‌رسد و نحوه پاداش و کیفر چیست، برای همیشه مکتوم خواهد بود، چنان که در رباعی‌های زیر می‌گوید:

- |    |                                  |                                 |
|----|----------------------------------|---------------------------------|
| ●۵ | ماییم در این گنبد دیرینه اساس    | جوینده رخنه‌ای چومور، اندر طاس  |
|    | آگاه نه از منزل و امید و هراس    | سرگشته و چشم بسته چون گاو خراس  |
| ●۶ | این چرخ فلک، که ما در آن حیرانیم | فانوس خیال از او مثالی دانیم    |
|    | خورشید چراغ‌دان و عالم فانوس     | ما چون صوریم، کاندرا آن گردانیم |
| ●۷ | اجرام که ساکنان این ایوانند      | اسباب تردد خردمندانند           |
|    | هان تا سر رشته خردگم نکنی        | کانان که مدبرند، سرگردانند      |

اساس کارگاه هستی، آدمی است. تنها پدیده‌ای که اندیشه دارد اوست که به مدد تامل، پرسش و کوشش می‌خواهد چون مورچگان - که در خانه طاس اسیر می‌مانند و همه تلاش آن‌ها این است که برای زنده ماندن، رخنه‌ای در طاس گلین ایجاد کنند - سراپرده اسرار را بر شکافند و از معمای جهان هستی آگاه شوند.

فانوس خیال‌ها و پندارهای ما نماد چرخ فلک است. چرخ فلک هم در برابر عظمت آفرینش جز پدیده‌ای سرگردان نیست. این افلاک و آبای علوی - که خردمندان



هم در فهم فلسفه پیدایش آن‌ها درمانده و حیرانند - هر چند مدبران جهان هستی نامیده شده‌اند، خود در فهم اسرار هستی سرگشته‌اند و از فلسفه وجودی خویش نیز بی‌خبرانند.

خیام در مصراع «هان تا سررشته خردگم نکنی» به آدمی که خود را مرکز کائنات و جوهره هستی می‌داند هشدار می‌دهد که آگاه باشد و با آوردن «تاء تحذیر» او را از گستاخی و بلندپروازی برحذر می‌دارد، تا مدبران فلکی را تعیین کننده سرنوشت جهان نشناسد و آن‌ها را مسخر اراده آفریننده‌ای بداند که درک حقیقت وجود او برای همیشه از دسترس آفریدگان دور و دور خواهد ماند.

اگر خورشید فلک چهارم و نیر اعظم آفتاب جهان تاب را چراغ دان دانسته، سایر فلک‌ها از جمله زمین را فانوسی پنداریم که از نور خورشید کم و بیش استضاءه می‌کند، ما در این جهان تاریک و روشن به منزله اشباحی لرزان و سرگردانیم که بر پرده سینما پدید و ناپدید می‌شود و اندیشه ما در شناخت حقیقت جهان هستی درمانده و حیران است.

زمین در جنب این نه طاق مینا  
تو خود بنگر کزین خشخاش چندی

چو خشخاشی در قعر دریا  
سزد گر بر بروت خود بخندی

خیام با چنین پیامی که از اعماق ضمیر پاک و بینش آگاهانه او برخاسته است، فرزندان و خردمندان را از صدور آرای قطعی و احکام یقینی درباره جهان هستی و پدیده آرنده آن هشدار می‌دهد تا پندارهای خود را حقیقت نپنداشته، راه هموار خردمندی و فرزاندگی را گم نکنند و خردمندی و فرزاندگی حکم می‌کند که حد خود را بشناسیم و گمان خود را محور شناخت حقایق هستی نپنداریم.

●۸ «آنی که نبودت به خور و خواب نیاز  
کردند نیازمندت این چار انباز  
هر یک به تو آن چه داد بستاند باز  
تا باز چنان شوی که بودی ز آغاز

ترکیب و انحلال طبایع، یک امر بدیهی است. آدمی از ترکیب عناصر چهارگانه آب، خاک باد و آتش پدید آمده است. پس از مرگ هر یک از عناصر به اصل خود باز می‌گردد. رطوبت بدن به آب، حرارت بدن به آتش، کالبد خاکی به خاک و باد و دم

وجود او به باد باز می‌گردد. این چهار انباز یا عنصر با تعادل و توازنی هماهنگ در دوران زندگی این انسان سازگاری یافته، به مدد روح یا جان، حیات او را سامان می‌دهد.

نکته‌ای حساس که در مصراع نخستین در این رباعی به چشم می‌خورد، لفظ «آنی» است. این لفظ دو معنی دارد: یکی آن که خوانده شود: «تو آن وجودی هستی که پیش از آمدن بدین جهان عنصری و مادی و یافتن صورت ترکیبی، به خور و خواب و پذیرفتن صورت ترکیبی نیاز نداشتی». دیگر این که خوانده شود، تو آن «آن» یا حقیقتی ظریف و ناشناخته‌ای که از دسترس عناصر ترکیبی و صورت محدود دور و دور بودی و به حکم «کل شیء یرجع الی اصله» پس از یافتن صورت ترکیبی، دیگر بار بدان حقیقت نامحدود و ظریف باز می‌گردد و تمام عناصر الحاقی و صورت مادی را ترک می‌گویی».

در هر دو صورت، این رباعی حکیمانه است و هیچ تردیدی بر نمی‌انگیزد.

●۹ یک قطره آب بود و با دریا شد  
آمد شدن تواندین عالم چیست  
یک ذره خاک با زمین یکجا شد  
آمد مگسی پدید و ناپیدا شد

بدایت و نهایت جهان از دیدگاه حکیمی چون خیام معلوم و مشخص نیست. انسان با تمام عظمتش در برابر جهان هستی همچون مگسی است که رمز و راز این جهان را در نمی‌یابد، هر چند به مدد خرد و ادراک، به پیشرفت‌هایی بزرگ نایل شده است. عمر مگس در برابر باغ و بوستانی هزار ساله چون دمی نماید. این مگس را یارایی آن نیست تا از آن باغ و بوستان، توصیفی نزدیک به حقیقت بدست دهد و به گفته مولانا جلال‌الدین:

پشه کی داند که این باغ از کی است      در بهاران زاد و مرگش دردی است

آدمی نیز راز و رمز میلیون‌ها کهکشان و خورشید و میلیاردها سال ترکیب و انحلال جهان هستی را باز نمی‌شناسد. این ارقامی هم که ذکر شد، کودکانه است و نمی‌توان حدود تجدد و استحاله ناپیدا کرانه جهان هستی را - حتی به مدد نیروی گستاخانه وهم و پندار - تعیین کرد، بویژه در این زمان که هیات بطلمیوسی از کار

افتاده و دانش امروز شگفتی‌هایی دوارانگیز و ارقامی غیرقابل تصور در مورد افلاک نشان داده است.

- ۱۰ • بر مفرش خاک، خفتگان می‌بینم  
 در زیر زمین نهفتگان می‌بینم  
 تا چشم به صحرای عدم می‌نگرد  
 ناآمدگان و رفتگان می‌بینم  
 ۱۱ • ای بس که نباشیم و جهان خواهد بود  
 نی نام زما و نی نشان خواهد کرد  
 زین پیش نبودیم و نبد هیچ خلل  
 زین پس چونباشیم، همان خواهد بود

بنظر می‌رسد خیام در این دو رباعی به یک حقیقت غیرقابل تردید اشاره می‌کند: جهان ممکن‌الوجود، جهان عدم است. نه گذشته و نه آینده و حتی نه زمان حال دوام و ثبات ندارد. توالی ترکیب و انحلال پیوسته ادامه دارد و اگر سرانجام توقفی هم باشد، برما معلوم نیست. وجود و عدم ما در کارگاه هستی خللی بدین اساس ناشناخته نمی‌رساند. درک هدف نهایی آفرینش هم هرگز برای آدمی میسر نخواهد بود.

- ۱۲ • دهقان قضا چوما بسی کِشت و درود  
 غم خوردن بیپه‌وده نمی‌دارد سود  
 پرکن قدح می، به کفم در نه زود  
 تا باز خورم که بودنی‌ها همه بود

دهقان قضا، بودنی‌ها را مقرر کرده است. ما از این بودنی‌ها یا تقدیرها و مشیت‌ها آگاهی نداریم. غم و شادی ما در برابر آن چه نهاده شده است و مشیت محتوم، آن را امضا کرده است، بی‌اثر است. حتی مشیت و محتوم بودن آن و بودنی و آن چه شایسته بودن است نیز بر ما مجهول است.

خیام که از بسیاری تأمل و اندیشه درباره جهان هستی به حیرتی جانکاه رسیده است، آرزو می‌کند که وسیله‌ای چون باده او را از آن تنگنای دهشت‌انگیز برهاند. این باده تکیه کلامی است مراندیشمندان را تا بدین وسیله از رنج اندیشه نافرجام، اندکی بیاسایند. در این رباعی و سایر رباعی‌هایی که تعبیر «می» و مترادفات آن بکار رفته است، مقصود نتیجه آن است که سُکر و سرمستی است و غفلت و تسامح را بیار می‌آورد و هرگز حکیم را به مطلق نوشیدن «می» الزام نمی‌کند.

آن جا که «بودنی» و تقدیر کار خود را می‌کند و ما را به کنه و حقیقت آن راه نیست، اندیشه کردن و جستجوی چرائی قضایای آفرینش – هر چند در طبیعت آدمی مندرج است و دلیل بر مراتب آگاهی اوست – حقیقت بودنی‌ها را آشکار نخواهد کرد.

- ۱۳ • مشنو سخن زمانه‌ساز آمدگان  
 می‌خواه مروق ز طراز آمدگان  
 رفتند یکان یکان فراز آمدگان  
 کس می ندهد نشان زباز آمدگان

آمدگان، حادثند و حادث قدیم را در نمی‌یابد. تعبیرهای آمدگان زمانه‌ساز که نه ازدی و نه فردا درکی آگاهانه ندارند، در خور اعتنا نیست.

- |     |   |   |
|-----|---|---|
| ●۱۴ | از جمله رفتگان این راه دراز                               | باز آمده‌ای کو که به ما گوید راز؟! چیزی نگذاری، که نمی‌آیی باز    |
| ●۱۵ | ای آن که نتیجه چهار و هفتی می‌خور، که هزار بار بیشتر گفتم | وزهفت و چهار دائم اندر تفتی باز آمدنت نیست، چو رفتی، رفتی         |
| ●۱۶ | وقت سحر است، خیز ای مایه ناز                              | نرمک نرمک باده ده و چنگ نواز                                      |
| ●۱۷ | می‌خور که به زیر گل بسی خواهی خفت                         | و آن‌ها که شدند، کس نمی‌آید باز بی‌مونس و بی‌حریف و بی‌همدم و جفت |
|     | زنهار به کس مگو تو این راز نهفت                           | هر لاله که پژمرد، نخواهد بشکفت                                    |

در این ۴ رباعی خیام به صراحت می‌گوید هرکاری که آدمی باید در حوزه تکالیف انجام دهد، لازم است در همین جهان انجام شود، ما دیگر بدین جهان باز نخواهیم گشت و فرصت جبران ضایعات نخواهد بود. ما نتیجه ترکیب چهار عنصر و تاثیر آبای علوی و افلاکیم و طبیعت عناصر و آبای علوی انحلال است و ما دیگر بدین صورت عنصری بدین جهان عنصری باز نخواهیم گشت و «هر لاله که پژمرد، نخواهد بشکفت». توصیه خیام این است که اندیشه آدمیان در قضیه چگونگی رفتن و باز آمدن و مرگ و بازگشت پس از مرگ جز تزیین وقت و فزونی ملال و نگرانی سرانجامی نخواهد داشت. آن چه مسلم است، این است که ما بدین جهان عنصری باز نخواهیم گشت، از این رو نباید فرصت را از دست داد.

- |     |                                 |                             |
|-----|---------------------------------|-----------------------------|
| ●۱۸ | ای کاش که جای آرمیدن بودی       | یا این ره دور را رسیدن بودی |
|     | کاش از پس صد هزار سال از دل خاک | چون سبزه امید بر دمیدن بودی |

خیام در این رباعی با تمام دانش و فهم نافذ خود ظاهر شده است. این تمنا نه تنها کفر و الحاد نیست، بلکه پرسشی است عارفانه و اندیشمندانه.

حکیمی چون خیام پس از غور در همه فلسفه‌ها و تأمل در عاقبت هستی در برابر این معمای لاینحل گرفتار حیرتی دردناک می‌شود و به صورتی جازم و قاطع پاسخی نمی‌یابد. از این رو آرزو می‌کند که ای کاش این مقصد ناپدید و منزل ناشناخته

هر چه زودتر حاصل می‌شد و ای کاش آدمی می‌توانست پاسخی مطمئن در چگونگی رجعت و بازگشت مجدد خویش بدین جهان بیابد و با آرامشی حکیمانه بیارمد.

**۱۹۰ • دارنده چون ترکیب طبایع آراست      باز از چه سبب فکندش اندر کم‌وکاست**  
**گرنیک نیامد این بنا، عیب کراست      وزنیک آمد، خرابی از بهر چراست**

این رباعی که از رباعیات اصیل خیام است، مورد تعبیرهای گوناگون قرار گرفته است و هر کسی از عارف و عامی و از متشرعان و دین ستیزان، آن را براساس دریافت‌های خود تحلیل کرده‌اند.

از دیدگاه فلسفی این پرسش از دیرباز مطرح بوده است، چه آنان که با دیدگاهی فیزیکی به هستی و پدیده‌های هستی نظر دوخته‌اند و چه آنان که مسائل متافیزیکی را نیز از نظر دور نداشته‌اند، به هر تقدیر در حوزه فلسفی نوع چنین پرسش‌هایی جواز عقلی دارد و محتملی است برای تکاپوی اندیشه.

از دیدگاه عارفان و متشرعان و ارباب ملل، این نوع پرسش‌ها به پاسخی محتوم می‌انجامد و بر محور اعتقاد دینی و موازین شریعت، جهان هستی را برکنار از هر عیب می‌شناسد و حکمت بالغه پروردگار و آفریننده‌ی را منزه از کاستی.

از میان عامیان و ناآگاهان برحسب گرایش‌های دینی و غیردینی، این رباعی را برخی بر کفر و الحاد حمل کرده، گوینده آن را لابلایی و دین ستیز خوانده و برخی این پرسش را حقیقت شمرده، آفرینش جهان را امری عبث و بی‌فایده دانسته‌اند. اینک ما با حکیمی سروکار داریم که در حوزه فلسفه و کلام اسلامی پرورش یافته و آرای ملل و نحل را درباره جهان هستی با دیدی عالمانه و اندیشمندانه برشکافته و تحلیل کرده است. این نکته نیز حائز اهمیت است که اندیشه خیامی در فضایی از جبر حاکم بر اندیشه فیلسوفان و متکلمان قوام یافته، بی‌آن که مطلقاً اختیار را مخصوصاً در حوزه تکالیف نفی کند.

با این مقدمه اندیشه خیامی بکلی متمایز است با دیدگاه‌هایی که پیش از این بر شمردیم. این پرسش که اولاً چرا خداوند جهان را آفرید و بدین جهان صورتی ترکیبی داد؟ و ثانیاً چرا پس از ترکیب، انحلال آن را تقدیر و امضا کرد؟ سدیگر، اگر این

ترکیب، بایسته و حکیمانه است، چرا آن را صورت انحلال بخشید و چهارم این که اگر این ترکیب و انحلال نعوذ بالله بایسته و حکیمانه نیست، این عیب و کاستی متوجه کیست؟ نوعی تحلیل عقلانی را الزام می‌کند. پرسش اول تا سوم از هر انسان اندیشمندی که در جستجوی یافتن راهی برای حل این معمای لاینحل است، سزاوار و موجه است، بویژه از حکیمی که در حوزه اندیشه، آثاری شگرف و جاوید بر جای نهاده است و چون شیفتگان مکاتب ملل و نحل و پیروان متعبد و عارفان محصور در عقاید صوفیانه، نمی‌خواهد در حلقه «کفر» یا «دین» اساس جهان را تعلیل و دارنده هستی را نفی یا اثبات کند.

اعتبار و ارزش معرفت، او را الزام می‌کند که اندیشه خود را بکار اندازد تا برای این سه پرسش پاسخی بیابد، هر چند این اندیشه را محدود و نارسا دانسته، یافتن پاسخ را دشوار و بلکه محال پندارد.

او می‌داند که «او» را به صورت انسان سرشته‌اند و این نهاده آفریننده است و کسی را در آن تصرفی نیست. او می‌داند که اندیشه را در او تعبیه کرده‌اند و خاصیت این اندیشه پرسش‌گری است و این هم نهاده دارنده جهان است و کسی را در آن سهمی نیست. نیز می‌داند که افلاک و آبای علوی و عناصر سفلی هم که پیوسته در حال ترکیب و انحلال است، پاسخگوی این پرسش‌ها نتواند بود، بویژه که از طرح چنین پرسش‌هایی هم ناتوان است، پس تنها آدمی است که به مقتضای جبر اندیشه و الزام خصیصه پرسش‌گری می‌تواند و باید از فلسفه آن چه را که نمی‌داند سؤال کند و از رهگذر شک دستوری و نه شک پیرهونی پاسخ آن را جویا شود. خیام بی‌آن که متشرعان و عارفان محصور در عقاید ساخته و پرداخته خویش را ملامت کند یا چون مقلدی صرف تسلیم مقطوعات آن‌ها شود، به انگیزه این اندیشه پرسشگر و جستجوگر در صدد یافتن پاسخی است و طرح این پاسخ دال بر ارزش معرفت و اهمیت شناخت است و این پویش، جوشش و کوشش پایان‌ناپذیر خیام درباره جهان هستی و عاقبت آن؛ بر شأن و منزلت حکیم افزوده است، بی‌آن‌که تعریضی متوجه ذات ذوالجلال شود یا دلیلی بر نفی اعتقاد وی باشد.

چه بسا اندیشمندانی معتقد به اساس دیانت‌های توحیدی با همه باورداشت‌های خود، در برابر حوادث جهان حیرت زده بپرسند چرا باید زلزله در بم و آسیای جنوب شرقی هزاران انسان را با همه آرزوهایشان به کام مرگ برد و جنگ‌های خانمان سوز، میلیون‌ها انسان را به خاک و خون کشد و فقر و گرسنگی جان میلیون‌ها انسان را تهدید و غلبه قوی بر ضعیف، ویرانی‌هایی بسیار بر جامعه بشری تحمیل کند.

آنان که براساس عقایدشان فتوری نشسته باشد، از خود می‌پرسند این رویدادهای تلخ براساس چه مصلحتی است؟ ای کاش می‌توانستیم حکمت این وقایع را بازشناسیم؟!

نوع این پرسش‌ها در متون نصوص دینی و کتاب‌های آسمانی همه ادیان الهی دیده می‌شود. این پرسش‌ها مسبوق به جهل است و دایره جهل آدمی در شناخت جهان به نسبت علم او بسی گسترده و ناپیداگرانه است که «وما اوتینم من العلم الا قليلا».

خیام هم از آن طبایعی است که برای پرسش‌های خود منرجی می‌جوید و نمی‌یابد. در زمره کسانی نیست که با تسامح و ولنگاری و خوش‌باشی «هر چه بادا باد» بگویند، یا همه معماهای هستی برای آن‌ها حل شده باشد و در برابر هر فرضیه و نظریه‌ای تسلیم شده باشند.

اینک بنگریم به مصراع سوم این رباعی که دستاویز گروهی ناآگاه است برای تعریض به خیام:

گر نیک نیامد این بنا عیب کراست؟

گاهی از سر اعتقاد می‌گوییم که آفریننده جهان براساس حکمت تامه، جهان را آفریده است و آفرینشی بهتر، استوارتر و زیباتر از آن محال و ممتنع است و همه کم و کاست‌ها و خرابی‌ها، عین زیبایی است و در نظم کلی آفرینش و طرح حکیمانه جهان هستی این پدیده‌ها عیب نیست، بلکه هنر است. این طرز تلقی که شرایع الهی آن را تنفیذ کرده و متالهان و متشرعان هم بر آن مهر قبول زده‌اند، بسی ارجمند است و آرامشی غیرقابل تصور برای معتقدان بدین اندیشه بار می‌آورد.

از سوی دیگر اندیشه توان فرسای آدمی، حقیقت جهان آفرینش و بدایت و نهایت آن را نمی‌داند. صدور هرگونه حکم قطعی از سوی بشر محدود و جاهل به اساس آفرینش، در حکم تصور همان مگس خرد و حقیر با عمری چند روزه، از باغی هزارساله است. فلسفه حکمت ابداع جهان را نمی‌شناسد و دلیل روشن ترکیب و انحلال را نمی‌داند و در جهت اثبات یا نفی حکمت ابداع آفرینش و ضرورت یا عدم ضرورت ترکیب و انحلال آن نمی‌تواند نظری صائب و متقن ارائه کند و اگر نسبت به اتقان صنع و نفی و اثبات آن رایی جازم و قاطع ابراز کرد، هیچکدام در حوزه خرد محدود او نمی‌گنجد و با واقع و نفس‌الامر که از حوزه ادراک او بیرون است، سازگار نیست.

براین بشر محدود با آن اندیشه نارسا، هنوز خلقت جهان در شش روز آشکار نیست، هنوز نمی‌داند این شش روز همان زمانی است که ما امروز آن را «روز» می‌گوییم؟ آیا پیش از آن، خلق و ابداعی نبوده است؟ آیا در ذات آفریننده، خلق و ابداع مندرج نیست؟ این خلق و ابداع از کی آغاز شده و آیا آن را نهایی است یا همواره این خلق و ابداع ادامه خواهد داشت و چون خود آفریننده، پیوسته بوده و خواهد بود؟ آیا تعبیر ابداع جهان در شش روز تنزل کلام خدا برای فهم بشر عاجز و محدود نیست؟ و همچنین است فلسفه ترکیب و انحلال.

خیام در برابر چنین پرسش‌هایی که پاسخ آن به اشرافی چون اشراف پدید آورنده هستی بر کل جهان هستی نیاز دارد، قرار گرفته و این عجز و انکسار او در یافتن مخرجی از این بن‌بست عقلانی، وی را به حیرت و سرگشتگی ناگزیر ساخته است. بدین گونه آیا سزاوار است که بدون اشراف بر جهان هستی، ناآگاهانه بگوید: «لیس فی الامکان ابداع مما کان؟» و اگر گفت و بر تصدیقی بالاتصور مَهر قبول زد، آیا در پیشگاه حقیقت پذیرفتنی است و آیا حکم انسانی محدود، عاجز و مسکین - که در برابر پدیده‌های این جهانی هم براستی نمی‌تواند حکمی جازم ارائه دهد - تجاوزی به قلمرو آفریننده هستی بشمار نمی‌آید؟

پس اگر می‌گوید «گر نیک نیامد این صور عیب کراست» با توجه به آنچه گفته آمد، این تصدیق بالاتصور، باطل است و این عیب از نارسایی اندیشه و عجز و انکسار



ما از درک حقایق هستی است، نه آن که این تعریض نعوذبالله متوجه آفریننده هستی تلقی شود.

چنین حکیمی با آن وسعت دید و اندیشه، خود را چون مگسی می‌داند که در برابر جهان هستی بسی مسکین و حقیر و درمانده است و در بزرگی و والایی او همین بس که پس از غور و تأمل بسیار، اندیشه آدمی را در شناخت حقیقت جهان هستی کوتاه و نارسا دانسته، با این همه به مقتضای اندیشه‌ای که در ذات او مندرج است و او را به پرسش‌گری الزام می‌کند، نمی‌تواند بیکار نشسته، در اطراف این معمای لاینحل و آرزوی کشف حقیقت نیندیشد و از طرح پرسش‌های دستوری سرباز زند.

با تأکید بر این نکته دقیق که تعریض برخی از شارحان این رباعی بر ذات واجب الوجود، جفایی است بر حکیم عمر خیام و نفی اندیشه او در سایر رباعی‌هایی که ظن اصالت در آن‌ها قوی است، بویژه که صدور حکم قطعی در مورد «عیب نسبت به آفریدگار» از سوی حکیمی که حیرت و سرگشتگی خود را در یافتن پاسخ قطعی درباره جهان هستی بارها و بارها اعلام و بر آن تأکید کرده است، چنان که گفتیم تصدیقی است بلا تصور و نسبتی است ناروا و منافی با «حوزه اندیشه خیامی».

۲۰ • از آمدنم نبود گردون را سود      وز رفتن من جاه و جلالش نفزود  
وز هیچ کسی نیز دو گوشم نشنود      کاین آمدن و رفتنم از بهر چه بود

همچنان که بدایت و نهایت جهان بر کسی آشکار نیست، زمان پیدایش و گردش افلاک نیز رازی است ناگشودنی و کسی را بر آن دستی نیست و هنوز نمی‌دانیم این افلاک و کهکشان‌ها به همان صورتی است که مثلاً میلیون‌ها سال پیش بوده است و اگر تغییر و دگرگونی مستمر بر آن حاکم است، زاد و مرگ و حل و عقد آن‌ها چگونه صورت گرفته است. هنوز نمی‌دانیم که آدمی بدین صورتی که در تاریخ محدود حیات شناخته شده خود معرفی شده است، همان موجودی است که هدف آفرینش است و کامل‌ترین پدیده هستی و اگر نیست، آیا میلیون‌ها سال پیش از این، نوعی برتر و هنر آفرین‌تر از او پای به دایره هستی نهاده یا میلیون‌ها سال دیگر چنین نوعی شایسته‌تر و استوارتر بر پهنه هستی ظاهر نخواهد گشت.

در ذهن پرسش‌گر و پوینده خیام پاسخی در خور این پرسش‌ها نقش نبسته و معما همچنان لاینحل باقی مانده است، از این‌رو می‌گویید: آمدن انسانی چون من - بدین صورتی که امروز دارد و در این حوزه تاریخی جهان - نتوانسته است در گشودن درصدی از میلیون‌ها راز و رمز این گردون ناشناخته مانده توفیق یابد و امثال او پیوسته مقهور قهر طبیعت بوده‌اند، چنان که با رفتن من از این جهان نیز معلوم نیست کلیدی برای آن همه راز و رمز و معما شناخته آید، بویژه که هنوز هم از ابنای جنس من کسی را یارایی حل این همه مشکل نبوده است و در این صورت اگر ذهن جستجوگر و پرسش‌گر من پس از تأمل بسیار از خود باز پرسد که «آمدن تو اندر این عالم چیست» و آخر «کم از آن که من بدانم که کیم»، باید هدف سرزنش قرار گیرد و از سر ناآگاهی به کفر و الحاد و خروج از دایره مروت و انصاف محکوم آید؟!!

۲۱ • اجزای پیاله‌ای که درهم پیوست  
 بشکستن آن روا نمی‌دارد مست  
 چندین سروپای نازنین و برودست  
 در مهر که پیوست و به کین که شکست

مطلوب شخص باده‌گساری که در دام اعتیاد گرفتار آمده، نوشیدن چند جرعه باده است، تا آتش میل سرکش او را فرو نشانند و تمام کوشش او آن است که بدان مطلوب دست یابد و او را سر آن نیست تا جنس پیاله و ساغر و اجزای تعبیه شده و بکاررفته در آن را باز شناسد و چون مستی در جان او نشست، آن را برشکند، در این صورت او چون کسی است که شیفته عقیده‌ای است سمج و چسبنده که هر چه جز آن را فرو انداخته، تنها بدان مطلوب که عقیده اوست نظر می‌دوزد و مطالعه در روایی و ناروایی آن را هرگز جایز نمی‌شمرد. این چسبندگی و دل‌باختگی که عادت و اعتیاد بر آدمی تحمیل کرده و می‌کند، فرصت اندیشیدن به سود و زیان آن مطلوب از جمله باده و عقیده را از او می‌گیرد، تا چه رسد به ابزار و اسباب آن مطلوب و اگر کسی متعرض آن مطلوب بشود، در امان نخواهد ماند.

خیام با آن وسعت دامنه اندیشه هرگز بر «اتقان صنع» انگشت نمی‌نهد و هرگز ذات ذوالجلال را با شخص مست و معتاد به باده‌گساری - که از او هر کار نابایسته و هر نوع بیرسمی انتظار می‌رود، با این همه ابزار باده را نمی‌شکند - بر نمی‌سنجد، بلکه به صورت استفهامی انکاری می‌پرسد وقتی شخص مست پیاله‌ای را که برای باده-

گساری برساخته است و به دلیل مستی انتظار می‌رود که آن را برشکند، با این همه ساخته خویش را نمی‌شکند، چگونه می‌توان از آفریننده هستی انتظار داشت که بی‌حکمت و جهتی، هستی و از جمله آدمی را با آن همه ریزه‌کاری‌ها و میناگری‌ها بیافریند و سپس صورت انحلال و اضمحلال بخشد؟!!

پیدایش هستی و زوال آن نتیجه حاکمیت مهر و کین - که در مورد ممکن‌الوجودی چون آدمی متصور است و چه بسا موجه هم نباشد - نیست و ذات آفریدگار منزله است از عارضه مهر و کین که بر مبنای محبت، موجودی را بیافریند و چون بر او خشم گیرد، آن را از میان بردارد.

خیام با دیدی فلسفی می‌گوید «اتقان صنع» یعنی قدرت تصرف آفریننده در آفریده، آن‌چنان که به کمال و تمامیت انجامد، زاده شدن و مرگ ما و پیدایش و انحلال هستی اگر لازمه «اتقان صنع» است، حقیقت آن بر ما مکشوف نیست و خرد کوتاه ما به ضرورت یا عدم ضرورت این آفرینش و انحلال دسترسی ندارد و نمی‌تواند رایی جازم بر آن اقامه کند و اگر ذهن جستجوگر آدمی از خود باز پرسد که رمز این پیدایش و از هم پاشیدگی چیست و چگونه می‌تواند دلیلی و نشان راهی بیابد، نباید این پرسش را گستاخی و سرکشی نامید.

آدمی در خلال زندگی محدود خود پیوسته دستخوش مرگ و حیات است. توالی مستمر مرگ و حیات و رفتن از جمادی به نباتی و سایر مراتب و پیمودن مراحل کودکی تا پیری، دلیل است بر این حقیقت.

اما این که طی این مراتب در همه جا به کمال می‌انجامد و آیا ترکیب و انحلال در کل جهان هستی لازمه نیل به کمال و دلیل حتمی اتقان صنع است، آن هم بر آدمی - که نوع برتر آفریدگان شناخته آمده است - مجهول است و هرگز نمی‌توان راز و رمز این ضرورت را آن‌چنان که هست باز شناخت.

خیام در مطاوی این رباعی حتی به مفهوم کنائی ترکیب و انحلال هم نظر داشته و پرسش او جامع مفاهیم لفظی، معنایی و کنائی آن است، لیکن آن مفاهیم را نیز برای دسترسی به حقیقت وافی به مقصود نمی‌شناسد، هرچند نفس ناطقه او مقتضی پرسش‌گری و تشنه درک حقیقت است، حتی اگر به حیرت انجامد.

●۲۲ جامی است که عقل آفرین می‌زندش صد بوسه زمهر بر جبین می‌زندش  
این کوزه‌گر دهر، چنین جام لطیف می‌سازد و باز بر زمین می‌زندش

آدمی، جامی است که قالب آن را یزدان عقل آفرین ساخته و پرداخته و احسن الخالقینش نامیده است و عنوان جانشینی خود را بدو اختصاص داده است. چه حکمتی است که چنین جامی لطیف و نازنین ابداع می‌شود و سپس انحلال می‌یابد؟! هنوز بشر نتوانسته است تقدم مرگ بر حیات یا حیات بر مرگ را بازشناسد. در کتاب کریم می‌خوانیم که «خلق الموت و الحیات». در این عبارت، موت بر حیات تقدم یافته است. آیا نخست ذائقه پدیده‌های هستی مرگ را تجرع می‌کند یا حیات را؟ آیا فنا لازمه هستی است و اگر تنها ذات آفریننده هستی مشمول عنوان بقاست، فلسفه پیدایش جهان هستی چیست و ترکیب و انحلال در این رهگذر چه جایگاهی دارد؟ پرسشی دیگر که از مفهوم کنائی این رباعی بر می‌خیزد و بسی شایسته تامل است این است که آیا می‌توان این ترکیب را حیات و این انحلال را مرگ نامید و آیا مجموعه دو مفهوم ترکیب و انحلال و پیوستگی و گسستگی به عنوان دو مفهوم لازم و ملزوم و توأمان تنها دلالت بر مرگ دارد یا منحصرأ دلالت بر حیات؟ و اساساً تغییر شکل یا تجدد و استحاله، تعبیری از مرگ است یا حیات؟ از کجا که بر ذهن‌گوینده این رباعی، نوع چنین پرسش‌هایی نقش نبسته باشد تا حکمت بالغه عقل آفرین را از مقوله شخص مست که در عین مستی پیاله باده را در نمی‌شکند، متمایز دانسته، درک فلسفه ترکیب و انحلال را از حوزه دریافت آدمی و قیل و قال مدرسه دور و ساختن و شکستن چنین جامی لطیف را بدین مفهوم سست و بازاری، در خور حکمت ذوالجلال نپندارد.

●۲۳ یک چند به کودکی به استاد شدیم یک چند زاستادی خود شاد شدیم  
پایان سخن نگر که ما را چه رسید از خاک برآمدیم و بر باد شدیم  
●۲۴ این کهنه رباط را که عالم نام است وآرامگه ابلق صبح و شام است  
بزمی است که وامانده صد جمشید است قصری است که تکیه‌گاه صد بهرام است  
●۲۵ آرنند یکی و دیگری براینند بر هیچ دل از راز دری نگشایند  
این گردش مهر و مه که مان بنمایند پیمانۀ عمر ماست می‌پمایند  
آن قصر که بر چرخ همی زد پهلوی بر درگه او شهان نهادندی رو

- ۲۶ دیدیم که بر کنگره‌اش فاخته‌ای  
افلاک که جز غم نفزایند دگر  
●۲۷ ناآمدگان اگر بدانند که ما  
هنگام صبح ای صنم فرخ پی  
●۲۸ کافگند به خاک صد هزاران جم و کی  
بنشسته همی گفت که کوكوكو  
ننهند به جا تا نربایند دگر  
از دهر چه می‌کشیم، نایند دگر  
برساز ترانه‌ای و پیش آورمی  
این آمدن تیرمه و رفتن دی

در رباعی ۲۳ خیام سخنی نگفته است که بیهودگی جهان آفرینش و بی‌اعتباری اندیشه آدمی از آن حاصل آید. به حدیث زیر بنگریم:

«كل ما میزتموه باو هامکم بادق المعانی، فهو مخلوق مثلکم، مردود الیکم.»

مفهوم این حدیث آن است که درباره جهان هستی و آفریننده آن، اندیشه آدمی به کنه حقیقت دسترسی ندارد و حتی اگر با دقیق‌ترین معانی هم بخواهیم حقیقت جهان هستی را نشان دهیم، آن الفاظ و معانی وافی به مقصود نیست، زیرا آفریده ذهن ماست و به خود ما باز می‌گردد. فرضیه‌ای می‌سازیم و بدان دل خوشیم و می‌پنداریم که مشکل جهان هستی را با آن فرضیه گشوده‌ایم. چیزی نمی‌گذرد که آن فرضیه باطل می‌شود و فرضیه‌ای دیگر بر جای آن می‌نشیند و حکایت همچنان باقی است.

در رباعی‌های ۲۴ تا ۲۸ ناپایداری جهان هستی و بی‌اعتباری همه تعینات، رقم خورده است. صدها جمشید و بهرام آمده‌اند و رفته‌اند و بر ما، دری از راز سر به مهر جهان هستی نگشوده‌اند.

از سوی دیگر شرایط اجتماعی ایران اجازه نمی‌داده است که اندیشمندی بزرگ، رای خود را درباره جهان هستی حتی به صورتی پندارگونه ابراز کند و از آن‌جا که زبان شعر، زبان تسامح است و چندان قصد انشائی در کار نیست، خیام از رهگذر رباعی مخرجی می‌جسته است، تا پرسش‌های فلسفی خود را در قالب آن به زبان اشاره بازگوید. این پرسش‌ها اختصاص به خیام ندارد و در طول تاریخ این پرسش‌ها مطرح بوده است، بویژه در قرن‌های پنجم و ششم که اندیشه ایرانی در فضایی گسترده از

حکمت ابن سینا و فیلسوفان یونان و در قلمرو دانش ریاضی، طب، هیأت و علوم تجربی پرواز می‌کرده است.

اگر نگاهی بر حوزه تعصبات دینی قرن پنجم و ششم بیفکنیم، بروشنی در می‌یابیم که متشرعان جامد الفکر و متصلب عصر خیام، حتی در حوزه علوم اجازه نمی‌دادند این حکیم پرسش‌گر و هوشمند، براحتی دم در کشد و اگر حکومت سلجوقی برای مقاصد خاص از جمله طب و هیأت و ساختن رصدخانه، از خیام حمایت نمی‌کرد، نبوغ خیامی در نطفه خفه می‌شد و در حوزه جمود فکری مدعیان شریعت اجازه رشد نمی‌یافت.

خیام از آن طبایعی است که پرخاشگر و ماجراجو نیست. مرد فکر و تامل است. مبارز نمی‌طلبد و از اصطکاک با عوام و عوامفربیان حتی الامکان پرهیز می‌کند.

۲۹ • از دی که گذشت هیچ ازو یاد مکن      فردا که نیامده است، فریاد مکن  
برنامه‌ده و گذشته بنیاد مکن      حالی خوش باش و عمر بر باد مکن

حتی در حوزه زندگانی به خرسندی و قناعت بسنده کرده، تا قامت رسای خود را در برابر ارباب جاه و مقام و امیران غاصب و یغماگر خم نکنند و پیشانی فروافتاده بنده نداشته باشد.

رباعی‌های زیر - از شماره ۳۰ تا ۶۰ - را می‌توان در قلمرو منظومه فکری خیام جای داد. اندیشه غالب در این رباعی‌ها، همان ناپایداری جهان، بهره‌گیری مطلوب از عمر کوتاه و فرصت‌های زودگذر، ترک آزمندی و غنیمت شمردن خرسندی و بسندگی است.

۳۰ • تا کی غم این خورم که دارم یا نه      وین عمر به خوشدلی گزارم یا نه  
در ده قدح باده که معلوم نیست      کاین دم که فروبرم، برآرم یا نه  
۳۱ • امروز تو را دسترس فردا نیست      واندیشه فردات بجز سودا نیست  
ضایع مکن این دم از دلت شیدا نیست      کاین باقی عمر را بها پیدا نیست  
۳۲ • گر یک نفست ز زندگانی گذرد      مگذار که جز به شادمانی گذرد  
هشدار که سرمایه سودای جهان      عمر است، چنان کش گذرانی، گذرد

- ۳۳ آن کو سلامت است و نانی دارد  
نه خادم کس بود، نه مخدوم کسی
- ۳۴ ای دل غم این جهان فرسوده مخور  
چون بوده گذشت و نیست نابوده پدید
- ۳۵ آن مایه زدنی که خوری یا پوشی  
باقی همه رایگان نیرزد، هوش دار
- ۳۶ ترکیب طبایع چو به کام تو دمی است  
با اهل خرد باش، که اصل تن تو
- ۳۷ چون عمر بسر رسد، چه بغداد و چه بلخ  
می نوش که بعد از من و تو ماه بسی
- ۳۸ ای دوست بیا تا غم فردا نخوریم  
فردا که ازین دیر کهن درگذریم
- ۳۹ هر ذره که بر روی زمینی بوده است  
گرد از رخ نازنین به آرم فشان
- ۴۰ در کارگه کوزه گری رفتم دوش  
ناگاه یکی کوزه برآورد خروش
- ۴۱ برچشم تو عالم ار چه می آریند  
بسیار چو تو روند و بسیار آیند
- ۴۲ در جستن جام جم جهان پیمودم  
زاستاد، چو راز جام جم بشنودم
- ۴۳ خورشید به گل نهفت، می نتوانم  
از بحر تفکرم برآورد خرد
- ۴۴ هر راز که اندر دل دانا باشد  
کندر صدف از نهفتگی گردد گم
- ۴۵ چون روزی و عمر، بیش و کم نتوان کرد  
کار من و تو چنان که رای من و توست
- ۴۶ یک روز زبند عالم آزاد نیم  
شاگردی روزگار کردم بسیار
- ۴۷ ماییم که اصل شادی و کان غمیم  
پستیم و بلندیم و زیادیم و کمیم
- وز بهر نشستن آشیانی دارد  
گو شاد بزی که خوش جهانی دارد  
بیهوده نه‌ای، غمان بیهوده مخور  
خوش باش و غم بوده و نابوده مخور  
سهل است اگر در طلبش می کوشی  
تا عمر گرانمایه بدان نفروشی  
روشاد بزی، اگر چه بر تو ستمی است  
گردی و نسیمی و شراری و نمی است  
پیمانۀ چو پر شود، چه شیرین و چه تلخ  
از سلخ به غره آید، از غره به سلخ  
وین یک دم عمر را غنیمت شمیریم  
با هفت هزار سالگان سر به سریم  
خورشید رخی، زهره جبینی بوده است  
کان هم رخ خوب نازنینی بوده است  
دیدم دو هزار کوزه گویای خموش  
کو کوزه گر و کوزه خر و کوزه فروش  
مگرای بدان که عاقلان نگرایند  
بربای نصیب خویش، کت برابیند  
روزی ننشستم و شبی نغنودم  
آن جام جهان نمای جم من بودم  
واسرار زمانه گفتم، می نتوانم  
دژی که زبیم سفت، می نتوانم  
باید که نهفته تر زعنقا باشد  
آن قطره که راز دل دریا باشد  
دل را به کم و بیش دژم نتوان کرد  
از موم به دست خویش هم نتوان کرد  
یک دم زدن از وجود خود شادنیم  
در کار جهان هنوز استادنیم  
سرمایه دادیم و نهاد ستمیم  
آینه زنگ خورده و جام جمیم



- ۴۸ ای پیر خردمند پگه‌تر برخیز  
پندش ده و گو که نرم نرمک می‌بیز
- ۴۹ گر شاخ بقا زببخ بختت رُسته است  
در خیمه تن که سایه بانی است تو را
- ۵۰ قانع به یک استخوان چو کرکس بودن  
با نان جوین خویش حقا که به است
- ۵۱ بر شاخ امید اگر بری یافتمی  
تا چند زتنگنای زندان وجود
- ۵۲ عمری است مرا تیره و کاری است نه راست  
شکر ایزد را که آن چه اسباب بلاست
- ۵۳ هر یک چندی یکی برآید که منم  
چون کارک او نظام گیرد روزی
- ۵۴ گیرم که به اسرار معما نرسی  
از سبزه دمی خیز و بهشتی برساز
- ۵۵ برسنگ زدم دوش سبوی کاشی  
با من به زبان حال می‌گفت سبو
- ۵۶ آنان که محیط فضل و آداب شدند  
ره زین شب تاریک نبردند به روز
- ۵۷ گر بر فلکم دست بدی چون یزدان  
از نو فلک دگر چنان ساختمی
- ۵۷ اندر دل من هزار خورشید بتافت  
دل گرچه در این بادیه بسیار شتافت
- ۵۸ ای دل تو به اسرار معما نرسی  
این جا به می و جام بهشتی می‌ساز
- ۵۹ هم دانه امید به خرمن ماند  
سیم و زر خود از درمی تا به جوی
- و آن کودک خاک بیز را بنگر نیز  
مغز سر کیقباد و چشم پرویز  
ور بر تن تو، عمر، لباسی چُست است  
هان تکیه مکن که چارمیخش سست است  
به زان که طفیل خوان هرکس بودن  
کالوده به پالوده هر خس بودن  
هم رشته خویش را سری یافتمی  
ای کاش سوی عدم دری یافتمی  
محنت همه افزوده و راحت کم و کاست  
ما را، زکسی دگر نمی‌باید خواست  
با نعمت و با سیم و زر آید که منم  
ناگه اجل از کمین در آید که منم  
در شیوه عاقلان، همانا نرسی  
کان جا به بهشت، یا رسی یا نرسی  
سرمست بدم، چو کردم این اوباشی  
من چون تو بدم، تو نیز چون من باشی  
در جمع کمال، شمع اصحاب شدند  
گفتند فسانه‌ای و در خواب شدند  
برداشتمی چنین فلک را زمیان  
کازاده به کام دل رسیدی آسان  
یک موی ندانست، ولی موی شکافت  
آخر به کمال ذره‌ای راه نیافت  
در نکته زیرکان داننا نرسی  
کان جا که بهشت است، رسی یا نرسی  
هم باغ و سرای، بی تو و من ماند  
با دوست بخور، ورنه به دشمن ماند



## ۲- ملاحظاتی چند در باب «تبیین اندیشه خیامی»

برای «تبیین اندیشه خیامی» نگارنده ناگزیر بود اکثر مطالبی را که از دیرباز یعنی از همان روزگار خیام تاکنون در زمینه شخصیت علمی، اجتماعی، اعتقادی، کلامی، ادبی و تاریخی حکیم ابو حفص یا ابوالفتح غیاث‌الدین عمر بن ابراهیم خیامی نیشابوری معروف به حکیم عمر خیام (زاده ۴۳۹ و درگذشته ۵۲۶) از سوی متفکران و پژوهش‌گران ایرانی و خارجی در مآخذ و منابع دور و نزدیک فرصت ظهور و بروز یافته و در مطاوی کتاب‌ها، تذکره‌ها، رساله‌ها و مقاله‌ها مندرج است، مرور کند، تا مگر بتواند تصویری نزدیک به واقع از این نادره تاریخ علم و ادب ایران و مشرق زمین بدست دهد.

در این مرور اجمالی، حکیمی چهره می‌نماید که جهان شرق و غرب در برابر مقام شامخ علمی و هنری او در عرصه ریاضی، هیات، نجوم، پزشکی، فلسفه و کلام و نیز در پهنه ادب و هنر سر تعظیم فرود آورده، در هر باب کتاب‌ها و مقاله‌ها پرداخته و زبان به تحسین گشاده‌اند.

اگر در این میان برخی از سر اعتقاد یا تعصب و جمود بر او خرده گرفته، در اعتقادش سخن گفته‌اند و برخی از سر بی‌اعتقادی و ناشناختگی، وی را طبایعی و دهری دانسته، به خوش‌باشی و ولنگاریش متهم ساخته‌اند، با این همه نباید از دیدگاه علمی این جهات منفی را در ارزش‌یابی شخصیت خیام به یک سوی افکند.

نگارنده، نه تنها این تغایر و تخالف و ناهمگونی نظرها را در این ارزش‌یابی عیب نمی‌شمارد، بلکه برای رسیدن به حقیقت و نمایاندن چهره راستین خیام سودمند هم می‌داند. به تعبیر دیگر حجم حیرت‌انگیز نقدها، تحلیل‌ها، رأی‌ها و نظرها در باب رباعی‌های خیامی و کثرت تعداد رباعی‌های مقلدانه، الحاقی و کفرآمیز که ظن اصالت در آن‌ها ضعیف است، دلیلی است روشن بر والایی منزلت و مرتبت علمی و ادبی خیام و جامعیت او و از این حیث در قلمرو اندیشه بشری شاید کسی را چون خیام - که تا بدین درجه، محل توجه جهان شرق و غرب قرار گرفته باشد و بینش فلسفی او خواص و عوام را هم تسخیر کرده باشد - نتوان یافت.

ضمن گرامی داشت همه اندیشه‌ها و نظرها، نگارنده معتقد است که در این روزگار گام‌هایی مثبت در قلمرو خیام‌شناسی (در عرصه رباعیات) برداشته شده و نقدها عیارگونه‌ای گرفته است.

پیش از آن که ملاحظاتی در زمینه پژوهش‌های تازه معاصران ابراز دارد، نخست به ایراد ملاحظاتی اجمالی در باب پژوهش‌های کهن می‌پردازد:

۱-۲ نشانی رباعی‌های خیامی در آثار همزمان یا نزدیک به روزگار خیام و تا محدوده قرن دهم.

منابع و مأخذی که از خیام و جنبه‌های علمی و ادبی وی یاد شده و از یک تا چند رباعی بدو نسبت داده شده است، به شرح زیر است:

۱-۱-۲ چهار مقاله: نظامی عروضی سمرقندی. تألیف ۲ و ۵۵۱ هـ.ق.

از میان معاصران خیام، «نظامی عروضی سمرقندی» که شاگرد خیام محسوب می‌شود، در مقاله دوم از کتاب «چهار مقاله» خود که به فن شاعری اختصاص دارد، نامی از خیام شاعر نبرده است و حال آن که در مقاله سوم، در بحث نجوم از او به بزرگی یاد می‌کند و دو حکایت از او می‌آورد.

از آن جا که خیام در زمان حیاتش به شاعری معروف نبوده و اگر رباعی هم می‌گفته برای کسی نمی‌خوانده و با توجه به شرایط اجتماعی، جنبه شاعری خود را آشکار نمی‌کرده است، نباید بر نظامی عروضی خرده گرفت و اشاره نکردن وی به جنبه شاعری خیام را، دلیلی دانست بر شاعر نبودن وی، بویژه که رباعی‌های او جنبه فلسفی داشته و چه بسا که با معتقدات رایج مردم آن روزگار هم سازگار نبوده است، چنان که در پاسخ به پرسش‌های فلسفی نیز به اجمال و اشارت اکتفا کرده است.

۲-۱-۲ تتمه صوان الحکمه: ظهیرالدین ابوالحسن علی‌بن زید بیهقی (وفات ۵۶۵ هـ.ق). بنظر می‌رسد که نویسنده این اثر در بزرگ سالی خیام، نوجوان بوده باشد و اثر خود را پس از مرگ خیام تألیف کرده باشد.

۳-۱-۲ میزان الحکمه: ابوالفتح عبدالرحمن خازنی، تألیف ۵۱۵ هـ.ق.

۴-۱-۲ سندبادنامه: محمدبن علی ظهیر سمرقندی. تألیف ۵۶۰ هـ.ق.

۵-۱-۲ خریدة القصر: عمادالدین کاتب اصفهانی (به زبان عربی) تألیف ۵۷۲ هـ.ق.

- ۲-۱-۶ تاریخ الحکما یا نزهة الارواح و روضة الافراح: شمس‌الدین محمدبن محمود شهرزوری. تألیف ۵۶۸ هـ. ق.
- ۲-۱-۷ دیوان خاقانی شروانی: افضل‌الدین بدیل خاقانی اواخر قرن ششم هجری قمری (درگذشته ۵۹۵ هـ. ق.).
- ۲-۱-۸ التنبیه: امام فخر رازی. تألیف ۶۰۶ هـ. ق.
- ۲-۱-۹ مرزبان نامه: سعدالدین وراوینی. تألیف ۶۰۷ هـ. ق.
- ۲-۱-۱۰ مرصاد العباد: شیخ نجم‌الدین رازی. تألیف ۶۲۰ هـ. ق.
- ۲-۱-۱۱ تاریخ الحکما: جمال‌الدین ابوالحسن علی بن یوسف. تألیف ۶۲۴ هـ. ق.
- ۲-۱-۱۲ لمعة السراج:
- نویسنده شناخته نشده و در کتاب لباب‌الالباب تألیف قرن هفتم از این اثر نام برده شده است. نظر پژوهشگر نامی آقای محمد روشن این است که این اثر متعلق به اواخر قرن ششم است و به دو نام منتشر شده: یکی لمعة السراج و دیگری راحة الارواح. به عقیده آقای روشن چه بسا مؤلف می‌خواسته است این دو عنوان را که از نظر متن کم‌ترین اختلافی ندارد، به دو شخصیت زمان خود اهدا کند و احیاناً صله‌ای بگیرد. مؤلف راحة الارواح را برخی دقایقی مروزی دانسته‌اند که طبق تحقیق این پژوهشگر ارجمند صحت ندارد و باید منتظر بود که سندی مطمئن در این مورد بدست آید. این اثر در سال ۶۹۵ استنساخ شده است.
- ۲-۱-۱۳ آثار البلاد و اخبار العباد: زکریا محمدبن محمود قزوینی. تألیف ۶۷۴ هـ. ق.
- ۲-۱-۱۴ کامل التواریخ: علی بن محمدبن اثیر. اواسط قرن هفتم.
- ۲-۱-۱۵ تاریخ جهان‌گشا: عطا ملک علاء‌الدین بن بهاء‌الدین محمدبن شمس‌الدین محمد جوینی. تألیف ۶۵۸ هـ. ق.
- ۲-۱-۱۶ جوامع التواریخ: خواجه رشیدالدین فضل‌اله همدانی. تألیف ۷۱۰ هـ. ق.
- ۲-۱-۱۷ تاریخ‌گزیده: حمداله مستوفی قزوینی. تألیف ۷۳۰ هـ. ق.
- ۲-۱-۱۸ تاریخ و صاف (تجزیه الامصار و تجزیه الاعصار): و صاف الحضرة، شرف‌الدین عبدالله بن فضل‌اله شیرازی. این اثر، ذیلی است بر تاریخ جهان‌گشای جوینی. تألیف قرن هشتم هـ. ق.

۲-۱-۱۹ نزهة المجالس یا زينة المجالس: جمال خلیل شروانی، تصحیح دکتر محمدامین ریاحی. تألیف ۷۳۱ هـ.ق.

۲-۱-۲۰ مونس الاحرار: محمدبن بدر جاجرمی. تألیف ۷۴۱ هـ.ق.

۲-۱-۲۱ فردوس التواریخ: مولانا خسرو ابرقوهی. تألیف ۸۰۸ هـ.ق.

۲-۱-۲۲ طرب‌خانه (رباعیات خیام): یار احمدبن حسین رشیدی تبریزی. تألیف ۸۶۷ هـ.ق. به تصحیح، مقدمه، تعلیقات و اضافات استاد جلال‌الدین همایی. انتشارات انجمن آثار ملی، چاپ ۱۳۴۲ ش.

این اثر فراگیر در میان همه آثار و منابع قدیم تا قرن نهم، از اهمیت علمی و پژوهشی ویژه‌ای برخوردار است، چه استاد همایی با دقتی بسیار، نثری رسا، قلمی موشکافانه، نظری نقادانه و نگرشی جامع‌الاطراف این اثر را معرفی کرده و رباعی‌های خیامی یا منسوب به خیام را با محک نقد علمی و با ارائه شواهد تاریخی شناسانیده است.

ایشان در صفحه ۱۹ «طرب‌خانه» چنین می‌گویند:

«منظور مؤلف طرب‌خانه این بوده است که همه رباعی‌هایی را که تا زمان او یعنی نیمه دوم قرن نهم هجری و برحسب اطلاع و فحص و بحث او به حکیم خیام نسبت می‌داده‌اند و همچنین حکایت‌ها و واقعه‌های مربوط به زندگانی حکیم و افکار و عقاید او که در کتاب‌های تاریخ و ادب نوشته بوده‌اند، یا در افواه عامه، زبان به زبان نقل می‌شده است، همه را زیر عنوان ۱۰ فصل در این کتاب درج کند».

استاد همایی با شکیبایی تمام و ذهنی وقاد، رباعی‌های اصیل و دخیل و واقعه‌ها و حکایت‌های درج شده در «طرب‌خانه» را ارزش‌یابی کرده، براساس معیارهایی که خود بدان اعتقاد داشته است، نسبت به غث و سمین و اصیل و دخیل رباعی‌ها رأی و نظر خود را بر سبیل احتمال نزدیک به یقین ابراز داشته و در این کار از ملاحظه رباعی‌هایی که به نام دیگران ثبت و در آثار آنان دیده شده، فارغ ننشسته است. استاد در مقدمه طرب‌خانه یادآور شده‌اند:

«در خصوص رباعی‌های اصیل و دخیل و غث و سمین طرب‌خانه» تصرف در متن را به خود اجازت ندادم، لیکن بسیاری از موارد را که به نظر من مشکوک یا اصلاً گوینده‌اش معلوم بود، در حواشی توضیح دادم و نام آن گوینده را ذکر کردم». سپس می‌افزایند «رباعی‌های درج شده در طرب‌خانه بر روی هم ۳ صنف می‌شود:

۱- ۵۳ تا ۶۶ رباعی که در مآخذ قدیم قبل از سنه ۸۰۰ هجری قمری آمده است، نظیر مرصادالعباد، مونس الاحرار، نزهة المجالس و غیره، غالب اهل تحقیق این دسته از رباعی‌ها را گفته‌های مسلم خیام شمرده‌اند.

۲- رباعی‌هایی است که گویندگان اصلی آن‌ها را شناخته‌ایم، یا از متن خود رباعی‌ها لفظاً و معنأ پیداست که جزو آثار اصیل حکیم عمر خیام نیست.

۳- رباعی‌های مشکوک است که بی‌مشابهت به رباعی‌های اصیل نیست، لیکن دلیل معتبر هم برای صحت انتساب آن‌ها به حکیم خیام نداریم».

استاد مثال‌های هر صنف را هم ارائه کرده‌اند و در مورد رباعی‌هایی که بر یک قافیه و یک فکر و مضمون ساخته شده است، خواه به صورت تأیید و خواه به صورت اعتراض و انکار، تصریح کرده‌اند که «نمی‌توان همه آن‌ها را از خیام دانست، چه آن حکیم کم‌گوی گزیده‌گوی که مسلماً شاعری پیشه او نبوده است، دلیل ندارد که یک فکر و یک مضمون را در یک وزن و یک قافیه چندین بار تکرار کند، یا در صدد اقتباس یا اعتراض برگفته‌های خود برآمده باشد».

به عقیده استاد همایی این نوع تخلیط‌ها و جابه‌جایی‌ها، بویژه که مقلدان خیام، تخلص خود را هم ذکر نمی‌کردند، در مورد خیام و نیز سایر شاعران و گویندگان ایران زمین فراوان واقع شده است، چنان که ژوکوفسکی خاورشناس مشهور روسی ۸۲ رباعی منسوب به خیام را در آثار شاعران دیگر یافته است.

در این میان می‌توان از شیخ عطار، افضل الدین کاشی، سیف‌الدین باخرزی، عراقی، سنائی، فخرالدین رازی، اثیرالدین اومانی، روزبهان بقلی، مجد همگر، سلمان ساوجی، مولانا جلال‌الدین محمد، سعدی، سراج‌الدین قمری، کمال‌الدین بندار رازی، شاه نعمه‌اله ولی، عبید زاکانی، حافظ، اوحدالدین کرمانی و غیره نام برد که رباعی‌های منسوب به خیام در آثار آنان یافت شده است. برخی از رباعی‌های منسوب به خیام

حتی به نام معاصران خیام چون امیر معزی، ابوسعید ابوالخیر، ازرقی هروی، خواجه عبدالله و احمد غزالی نیز دیده شده است.

براین اثر قرن نهم - طرب‌خانه - استاد همایی ۸۲ صفحه مقدمه نوشته‌اند (از ص ۱ تا ۸۲). متن طرب‌خانه که در ۱۰ فصل و یک بخش خاتمه تدوین شده است، بار دیگر از ص ۱ آغاز شده، تا صفحه ۱۶۲ پایان می‌یابد.

عنوان فصل‌های ۱۰ گانه و خاتمه بدین ترتیب است:

فصل اول: در تنزیه و مناجات

فصل دوم: در حکمیات

فصل سوم: در پند و نصیحت

فصل چهارم: در اغتنام فرصت

فصل پنجم: در خمیریات

فصل ششم: در جریان فصول سال

فصل هفتم: در نکات و ملمعات

فصل هشتم: در موقوفات

فصل نهم: در سکریات و هزلیات

فصل دهم: ده حکایت

بخش خاتمه کتاب از نظر استاد همایی فاقد ارزش است.

استاد همایی سپس شعرهای عربی خیام - بیرون از وزن رباعی - را آورده‌اند و از ص ۱۷۳ تا ص ۱۸۱ کتاب را به مستدرکات اختصاص داده‌اند. صفحه ۱۸۳ تا صفحه ۱۹۷ کتاب طرب‌خانه، به ۸۶ رباعی الحاقی اختصاص دارد و از صفحه ۱۹۹ تا ۲۶۹ به نقل تعداد ۱۶۱ رباعی - که صاحب طرب‌خانه برحسب حروف الفبا گردآورده است - اهتمام شده است.

این اثر با فهرست‌های مربوط - از صفحه ۲۶۹ تا صفحه ۲۸۰ - پایان

می‌یابد.

۲-۱-۲۳ تاریخ الفی: مؤلف اصلی ملا احمد بن نصراله دیبلی تتوی و سپس چند تن دیگر از فضلالی دربار اکبرشاه، تاریخ حوادث هزار ساله بعد از وفات پیغمبر اکرم ۹۹۳ ه.ق.

۲-۱-۲۴ اخبار العلماء باخبار الحکما: نویسنده مجهول. تألیف ۶۴۶ هـ. ق.  
در مورد مستندات قدیم رباعی‌های خیامی که بدان‌ها اشارتی رفت، باید افزود  
که هیچ یک از معاصران خیام، به جنبه شاعری او اشارتی نکرده‌اند و در زمان حیات او،  
هیچ رباعی از وی انتشار نیافته است.

علی دشتی در کتاب دمی با خیام می‌نویسد:

«نخستین کسی که از شاعری خیام ذکری بمیان آورده است، عمادالدین کاتب  
قزوینی مؤلف کتاب معروف *خریده‌القصیر* است. این اثر از مستندات معتبر تاریخی  
راجع به شاعران کشورهای اسلامی است و ۵۵ سال پس از مرگ خیام تألیف شده  
است. در همین کتاب است که به شعر عربی خیام نیز اشارتی رفته است.

برای نخستین بار، شهر زوری در کتاب *نزهة الأرواح* می‌گوید: «خیام اشعاری  
نغز به فارسی و عربی دارد».

لیکن به شعر فارسی او استناد نمی‌کند. این کتاب ۷۰ سال پس از وفات خیام  
انتشار یافته است.

محمدبن علی ظهیری سمرقندی در سندبادنامه خود، ۵ رباعی بدون ذکر نام  
خیام آورده، ولی هر ۵ رباعی در مستندات بعدی به نام خیام هست.

تنها در رساله التنبیه امام فخررازی متوفا به سال ۶۰۶ هـ. ق. است که برای  
نخستین بار یک رباعی به نام او ثبت شده است: «دارنده چو ترکیب چنین خوب  
آراست...».

سپس نجم‌الدین رازی در مرصادالعباد، دو رباعی به نام خیام آورده و در آثار  
بعدی چون تاریخ جهانگشا، تاریخ گزیده، و صاف و فردوس التواریخ، تک رباعی‌هایی  
از او نقل شده است.

در نیمه اول قرن هشتم یعنی ۲۳۰ سال پس از وفات خیام در  
نزهةالمجالس (۷۳۱ هـ. ق.) و مونس الاحرار (۷۴۰ هـ. ق.) به ترتیب ۳۱ و ۱۳ رباعی  
به نام خیام نقل شده است.

نکته مهم این که هیچ یک از این رباعی‌ها عین هم نیست.

این تخالف و تغایر (چه از حیث کمیت و چه از نظر کیفیت) بدین دلیل است  
که مسموعات، اساس کار قرار گرفته، یعنی هم مشربان او یک یا چند رباعی از وی

ضبط کرده و به دیگران رسانیده‌اند و با شهرتی که خیام به خردمندی و دانش داشته است، گفته‌های وی چون عصاره حکمت در ذهن ارباب معرفت و آنان که از غوغای محدثان و فقیهان قشری بتنگ آمده بودند، نقش بسته و سینه به سینه انتقال یافته است و همین امر موجب اختلاف در تعبیر و کثرت نسخه بدل‌ها شده است. هم ممکن است پس از وفات خیام، در میان یادداشت‌های او رباعیاتی بدست آمده که باز از بیم قشریان انتشار نیافته و تنها در میان ارباب ذوق و اندیشه رایج شده است».

## ۲-۲ خیام و مستشرقان معاصر

از مشاهیر مستشرقان و پژوهشگران غربی که در جمع‌آوری و انتشار رباعی‌های خیام سعی مشکور داشته‌اند می‌توان از این کسان نام برد. فیتز جرالده انگلیسی، کریستن سن دانمارکی، ادوارد براون انگلیسی، دکتر روزن آلمانی، ژوکوفسکی روسی، پیر پاسکال، ادوارد هرن‌الن، عبدالباقی گولپینارلی، ال‌ول ساتن انگلیسی (مترجم کتاب دمی با خیام دشتی). صدها متفکر، ادیب و پژوهشگر دیگر در جهان شرق و غرب، در زمینه شخصیت فلسفی و ادبی خیام و رباعی‌های او مقاله نوشته‌اند و در نشر رباعی‌های منسوب بدو کوششی گسترده مبذول داشته‌اند. دشتی در دمی با خیام می‌نویسد:

«استادان مجتبی مینوی و سعید نفیسی معتقدند که تا زمان زندگی آن‌ها، حدود ۲۰۰۰ کتاب، رساله و مقاله درباره خیام فرصت نشر یافته است [و تا امروز یعنی سال ۱۳۸۴ هجری شمسی اگر بگوییم این رقم به دو برابر افزایش یافته است، مبالغه نخواهد بود].»

به عقیده سعید نفیسی رباعی‌های خیام تا زمان او ۳۲ بار به انگلیسی، ۱۶ بار به فرانسه، ۱۱ بار به زبان اردو، ۱۲ بار به زبان آلمانی، ۸ بار به زبان عربی، ۵ بار به زبان ایتالیایی، ۴ بار به زبان ترکی و روسی و ۲ بار به زبان‌های دانمارکی، سوئدی و ارمنی انتشار یافته است.

ترجمه فیتز جرالده از رباعی‌های خیام تا سال ۱۹۲۵ به ۱۳۹ چاپ بالغ می‌شود.



از خلال این رباعی‌ها که تعداد آن‌ها در مواردی از ۱۰۰۰ رباعی هم در می‌گذرد، سیمایی از خیام به صورتی مشوش و مغشوش ترسیم شده است. این اختلاف نه تنها در کمیت رباعی‌ها، بلکه در کیفیت آنها نیز دیده می‌شود، بویژه که این تخالف و تغایر و عدم تجانس، هم از حیث لفظ و شیوه انشا و هم از نظر بیان معانی و طرز اندیشه نیز محسوس است و نمی‌توان همه آن‌ها را مولود فکری واحد دانست.

از سوی دیگر دسترسی مستشرقان مذکور به نسخه‌های خطی این آثار در کتابخانه‌ها و موزه‌های کشورهای بزرگ جهان چون اکسفورد، کمبریج، موزه بریتانیا، کتابخانه ملی فرانسه، موزه آسیایی لندن، گراد، کتابخانه دولتی برلن، نسخه‌های خطی کلکته، نسخه دکتر روزن و مجموعه کریستن سن، شوق و رغبت آنانرا به تحقیق در اطراف شخصیت خیام و رباعی‌های او مضاعف ساخته است.

## ۲-۳- خیام و پژوهش‌های اندیشمندان ایرانی در دوران معاصر

### ۲-۳-۱- خیام نوشته علی دشتی

به گفته دشتی در خیام «شادروان فروغی ضمن مقدمه‌ای که بر رباعیات خیام نوشته است، مستندات خود را آثار منتشر شده پیش از قرن نهم هجری قرار داده و توانسته است تعداد رباعی‌های اصیل را به ۶۶ رباعی برساند و شادروان صادق هدایت در کتاب خود «ترانه‌های خیام» ۱۴۲ رباعی را برگزیده و ۲۲ رباعی را مشکوک خوانده و از آن میان ۱۲۰ رباعی را پذیرفته است. از آن به بعد مجموعه‌هایی بدون یافت می‌شود که از ۱۵۸ تا ۵۰۰ رباعی در آن‌ها گردآمده و طبیعی است که در این بازار آشفته تشخیص رباعی‌های اصیل از دخیل کاری است دشوار».

علی دشتی در همین اثر می‌نویسد:

«با توجه به سایر آثار خیام، می‌توان به طریق تطبیقی از میان رباعی‌های منسوب به خیام ۳۰ تا ۴۰ رباعی را که در مصادر مختلف از حیث سبک بیان و روش اندیشه هماهنگ است، برگزید و آن را به یک قریحه یا واحد معنوی نسبت داد».

دشتی با توجه به همه جوانب، بویژه با تأمل در اندیشه خیام و آثار او، فصلی به نام رباعیات مختار آورده است که در آن ۷۵ رباعی را برگزیده و زیر این عنوان‌ها آورده است: جهان هستی - نیستی - مرگ - چرا؟ ماجرای زندگی - کوزه و گل آدم - فرزانه. وی در فصل دیگر ۲۶ رباعی را با مشرب خیام نزدیک دانسته، آن ۲۶ رباعی را «خیام‌وار» نامیده است.

دشتی می‌افزاید: «عصر خیام یکی از حساس‌ترین دوران‌های تاریخ ایران است. تراحم عقاید، تغییرات اجتماعی، حاکمیت حاکمان بیدادگر، تعصب خلفا که خود را وارث بالاستحقاق پیامبر اسلام می‌دانستند، تفکر شعوبی، انتشار رسائل اخوان الصفا، تصادم آرای ملل و نحل، شیوع تصوف و ستیز میان طریقت و شریعت، نشر عقاید اسماعیلیان، تکفیر فلاسفه و تضعیف علوم عقلی، جایی برای نشر فکر آزاد و بینش پاک باقی نگذاشته بود، بویژه اگر پندارهای اقوام بشری از میتولوژی رم و یونان، اساطیر هندیان و چینیان، افسانه‌های مصریان و کلدانیان و سرگذشت پیدایش جهان برحسب تصورات اقوام سامی نیز بدان بیفزاییم.

حکیم عمر خیام نیشابوری که می‌خواهد راه دراز شک به یقین را بییماید، نمی‌تواند در سطح معتقدات عمومی باقی بماند، بویژه که از فراگرفتن دانستنی‌های عصر خود فروگذار نکرده، در علوم عقلی چون حکمت، ریاضیات، نجوم و طب یگانه زمان خویش بوده است.

او در رساله کون و تکلیف و جواب به سه مسأله فلسفی و نیز در رساله جبر، ادراک خود را بکار انداخته، بی‌آن که در تنگنای عقاید تعبدی فروافتد، مسائل مهم کلامی و فلسفی را با دیدی انتقادی و روشن - هر چند با رعایت اعتدال - پاسخ گفته است».

## ۲-۳-۲ تحلیل شخصیت خیام

شادروان استاد محمدتقی جعفری، کتابی زیر عنوان «تحلیل شخصیت خیام» نوشته‌اند. این اثر در سال ۱۳۶۵ از سوی انتشارات کیهان چاپ شده است.

این اندیشمند معاصر، خیام را «حکیمی چند شخصیتی دانسته که تفکرات فیلسوفانه او کاملاً مغایر است با دیدگاه ادبی او» و سپس او را با ابوالعلائی معری مقایسه می‌کند و او را چند شخصیتی می‌داند، ولی می‌گوید «ابوالعلا نه حکیم است، نه فیلسوف و نه شایسته‌شان امام و حجة‌الحق علی الخلق» و حال آن که «عمر بن ابراهیم خیامی مردی است فیلسوف و دانشمند و کاملاً مذهبی و نسبت دادن رباعیاتی که دارای محتوای پوچ‌گرایی و لذت‌پرستی است، به این شخصیت بزرگ دروغ محض است».

### ۲-۳-۳ خیام‌پنداری

اثر دیگر، «خیام‌پنداری و پاسخ افکار قلندرانه او» نگارش صدیقی نججوانی است که کانون انتشارات محمدی در شهریورماه ۱۳۴۷ منتشر ساخته است. مطالعه این اثر برای پژوهش‌گری راستین که در صدد کشف حقیقت است - با همه بی‌باکی‌ها، دشنام‌ها و تعارض‌هایی که در آن ملاحظه می‌شود - سودمند تواند بود.

### ۲-۳-۴ ترانه‌های خیام

نویسنده فقید صادق هدایت کتابی به نام «ترانه‌های خیام» تألیف کرده است که در سال ۱۳۴۲ از سوی مؤسسه انتشارات امیرکبیر انتشار یافته است. این اثر ارجمند با توجه به امکانات روزگار وی، اثری است در خور ملاحظه، بویژه که در برگیرنده اطلاعاتی است مفید از کوشش‌های برخی از متقدمان و متأخران و مستشرقان. شاید نتوانیم همه تحلیل‌های این نویسنده بزرگ را در اطراف شخصیت خیام و انتساب رباعی‌های مختار ایشان بپذیریم، لیکن بررسی‌های انتقادی او راهگشای پژوهش‌گرانی بوده است که پس از او در مورد خیام به تحقیق برخاسته‌اند. نگارنده نیز چون آقای دکتر آقایانی چاووشی و محمد مهدی فولادوند معتقد است که نظر هدایت در انتساب نوروژنامه به خیام، چندان موجه نیست، بویژه اگر در نظر آوریم که خود هدایت نیز با حدس و احتمال و نه بروشنی و قطعیت این نظر را ابراز داشته است، بویژه که او جنبه‌های گوناگون این اثر را مورد بررسی علمی قرار داده

است و از آن جا که محتوای اثر با مباحث ستاره‌شناسی پیوندی نزدیک دارد، احتمال انتساب آن را به خیام در ذهن هدایت تقویت کرده است.

### نقدها

۱- مقاله محققانه محمد مهدی فولادوند زیر عنوان «سهم هدایت در شناساندن خیام» - در مجله فرهنگ اولین ویژه‌نامه خیام - نقدی است جامع‌الاطراف درباره ترانه‌های خیام هدایت و نوروزنامه.

۲- «دمی با دشتی»

مقاله‌ای است از نویسنده محترم مصطفی رحیمی که در کتاب نیم‌نگاه از سوی انتشارات زمان در سال ۱۳۷۵ فرصت نشر یافته است. این مقاله در زمینه مطالب دمی با خیام است، نه پژوهشی مستقل در باب رباعی‌های خیام. برای آن که هنر پوشیده نماند، شاید بهتر باشد زیبایی را زیبایی بگوییم و کاستی و نازیبایی را کاستی و نازیبایی، مگر از این رهگذر حقیقت بهتر بتواند فرصت ظهور و بروز یابد. وقتی منطق درست اقامه شود، مردم منطق ضعیف را فرو می‌نهند و منطق درست را می‌پذیرند. من خود بدقت و با خوش گمانی آن را خواندم که از اندیشه ایشان بهره‌مند شوم. نکات مثبت در مقاله ایشان کم نیست، لیکن ذهن ایشان چندان آزاد نیست تا نقدی بی‌شایبه و درخور پذیرش ارائه دهند.

۳- «مقدمه سعید نفیسی بر رباعیات خیام». طبع ۱۳۰۵ ش.

### مقاله‌ها

۱- «حکیم عمر بن ابراهیم خیام نیشابوری»: از سید محمد رضا جلالی نایینی. درج شده در فصل‌نامه علمی پژوهشی فرهنگ از انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. سال دوازدهم، شماره ۱-۴ و پیاپی ۲۹-۳۲ بهار و زمستان ۱۳۷۸.

استاد گرانمایه دکتر جلالی نایینی در این مقاله معتقدند که سندی دال بر شاعری خیام نیافته‌اند و چه بسا که «رباعی‌های منتسب بدو از شاعری خیامی نام باشد که در

حوالی نیمه دوم سده ششم هجری قمری می‌زیسته و ترانه‌های بلند و لطیف و حکمت‌آمیز می‌سروده و در حوادث اوان تهاجم تاتار به خطه خراسان از میان رفته و تنها شماری رباعی از قرن هفتم هجری قمری در جُنگ‌ها و کتاب‌ها به نام او ثبت شده است و اساساً منطقی نیست که این شاعر را به دلیل این که نام یا نسبش با خیام ریاضی دان و منجم نزدیک بوده است، یکی انگاشت.

استاد بزرگوار ما رعایت آداب شریعت را از سوی خیامی که عنوان امام و حجة‌الحق داشته و تالی ابن سینایش گفته‌اند مسلم دانسته، گفتن رباعی‌هایی که حاکی از عدم اعتقاد به مبانی معاد یا اعتراض به نحوه خلقت باشد، دون شأن او گفته‌اند. با توضیحی که نگارنده در متن مقاله آورده است، در هیچ یک از رباعی‌هایی که ظن اصالت در آن‌ها قوی است، دهن کجی به اساس شریعت اسلامی دیده نمی‌شود و امید است استاد با مطالعه آن در رأی سابق تجدید نظر فرمایند، بویژه که از خیام قرن ششم هم مستندی قابل اطمینان ارائه نفرموده‌اند.

۲- «سهم هدایت در شناساندن خیام» از فولادوند محمدمهدی. درج شده در فصل‌نامه علمی / پژوهشی فرهنگ که پیش از این نیز در بخش نقدها بدان اشاره شد. مترجم و پژوهش‌گر ارجمند آقای فولادوند در این مقاله، ضمن ارائه اطلاعاتی گسترده در زمینه خیام‌شناسی، از پژوهش‌های ارزنده خاورشناسان اروپایی یاد می‌کند و سپس سعی مشکور شادروان ابوالقاسم اعتصام‌زاده را در ترجمه رباعی‌های خیام به شعر دوازده هجایی - قبل از این که هدایت ترانه‌های خیام را منتشر سازد - می‌ستاید و از مرحوم قزوینی، حاج ملاعباس علی کیوان، سعید نفیسی، عباس اقبال آشتیانی، مجتبا مینوی، خطیبی نوری و کسانی دیگر که در زمینه رباعی‌های منسوب به خیام و ترجمه آن‌ها کوششی بایسته مبذول داشته‌اند، یاد می‌کند و در مورد سهم صادق هدایت در شناساندن خیام و نظر او درباره نوروژنامه اطلاعاتی مفید بدست می‌دهد و مندرجات ترانه‌های خیام را به محک نقد می‌کشد.

۳- «خیام فرزاد و نسخه جعلی رباعیات»: از رستگار فسائی، منصور، درج شده در فصل‌نامه علمی پژوهشی فرهنگ با نشانه‌های مذکور در مقاله‌های شماره ۱ و ۲.

در این مقاله، دکتر رستگار، مسعود فرزاد را معرفی می‌کند که یکی از اعضای گروه «ربعه» است یعنی: صادق هدایت، مجتبا مینوی، بزرگ علوی و مسعود فرزاد. سپس از کتاب «خیام و فیتز جرالده» فرزاد که در نقد کار فیتز جرالده و ترجمه‌های او از رباعی‌های خیام است، نام می‌برد و دو سه اثر دیگر او را در این زمینه یاد می‌کند و از رباعی‌هایی نیز که خود ترجمه کرده است، سخن می‌گوید و می‌افزاید که فرزاد همه شعرهای فیتز جرالده را از انگلیسی به فارسی ترجمه کرده است.

۴- «حکیم عمر خیام، فیلسوفی ناشناخته» از جعفر آقایانی چاوشی، به زبان فرانسه، مترجم: محمدمهدی فولادوند. درج شده در مجله فرهنگ، ویژه بزرگداشت خیام، سال چهاردهم. شماره‌های ۳ و ۴ پیاپی و ۳۹ و ۴۰ پاییز و زمستان ۱۳۸۰. از انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

این مقاله که قلم دکتر آقایانی چاوشی بیمار آورده است، از جامعیتی درخور تحسین برخوردار است. ایشان بدون شتابزدگی و پیمودن جانب افراط و تفریط، جهان شاعرانه خیام را توصیف می‌کند و از آن رباعی‌ها که بدو نسبت داده‌اند، آنچه که واجد ارزش فلسفی بیشتر است، اصیل‌تر دانسته، پیشنهاد آقای فولادوند را در ارائه معیارهایی چهارگانه برای تشخیص درجه اصالت هر رباعی پسندیده‌اند.

از سوی دیگر بدبینی خیام را با احساساتی مشابه در یونان قدیم و با اندیشه محمدبن زکریای رازی و ابوالعلائی معری بر می‌سنجد، لیکن برداشت و داوری وی از اندیشه ابوالعلا و رازی - که اساس هستی را بر اصل بدبینی و تباهی توجیه کرده‌اند - چندان موجه نیست و از این رو در مقاله پر مغز دیگر زیر عنوان «آیا خیام و ابوالعلائی معری زندیق بوده‌اند» در صدد تعدیل این داوری برآمده‌اند. آنچه را که در اطراف باده‌گساری، شک، صوفی‌گری و مباحثی از این دست در این مقاله آورده‌اند به مرز اعتدال نزدیک است و امید است با ایراد ملاحظاتی جامع‌الاطراف، این دو پدیده بزرگ جهان حکمت و اندیشه را با تصاویری روشن‌تر و نقدی راه‌گشاینده‌تر به آیندگان بشناسانند.

- ۵- «شناخت سروده‌های خیام با نگرشی به اندیشه ریاضی و فلسفی او» از فریدون جنیدی متن سخنرانی ایشان در همایش جهانی خیام در سال ۱۳۸۰ ش. در شهر نیشابور.
- ۶- «نیشابور و خیام» درج شده در جام جهان‌بین از محمدعلی اسلامی ندوشن، تهران ۱۳۴۶ ش.
- ۷- «نگاهی به اندیشه عمر خیام در رباعی‌های او» از بهجت نجیبی فینی. در شرف انتشار. فروردین ماه ۱۳۸۴ ش.
- ۸- «تأملی بر جهان‌نگری و هستی‌شناسی خیام» از عبدالرفیع حقیقت. روزنامه اطلاعات پنج‌شنبه ۳۱ اردیبهشت ماه ۱۳۸۳ ش. ص ۶.
- ۹- «طبیعت و ماورای طبیعت در آثار و افکار خیام» از سید جعفر حمیدی، روزنامه اطلاعات. پنج‌شنبه ۳۱ اردیبهشت ماه ۱۳۸۳ ش. ص ۶.
- ۱۰- «خیام ادامه تفکر ابن سینا» از محمدعلی اسلامی ندوشن، روزنامه اطلاعات (ضمیمه) ص ۵. پنج‌شنبه ۷ خردادماه ۱۳۸۳.
- ۱۱- «راز زیبایی رباعیات خیام» از: تقی وحیدیان کامیار، روزنامه اطلاعات. پنج‌شنبه ۱۳ آذرماه ۱۳۸۳ ش. ص ۶.

## پی‌نوشت

۱- توضیح نویسنده مقاله.